

جایگاه صور خیال در توصیف عناصر انسانی شاهنامه

حسین عزیزپور معلم^۱

دکتر حسینی پاشا پاسندی^{۲*}

دکتر سوزان جهانیان^۳

چکیده

توصیف و تصویرآفرینی از مهم‌ترین توانایی‌های شاعر در خلق یک اثر منظوم به شمار می‌آید؛ زیرا او این کار را با استفاده از اندوخته‌های ذهنی و علمی خود و به کاربردن امکانات زبانی و بیانی انجام می‌دهد. شاهنامه فردوسی از جمله منظومه‌هایی است که از این منظر جایگاه رفیعی دارد. حکیم طوس در نهایت هنرمندی با استفاده از صور خیال و آرایه‌های بدیعی موقعیت‌ها، اشخاص، گفتگوها، صحنه‌ها و رویدادها، را توصیف نموده و تصاویر بدیع، جذاب و ماندگاری خلق نموده است. در این جستار سعی بر این است که جایگاه صور خیال در توصیف عناصر انسانی شاهنامه که اندام‌ها و ویژگی‌های ظاهری انسان‌ها را شامل می‌شود، مورد بررسی قرار گیرد. این پژوهش به روش توصیف‌تحلیلی انجام شده است و اطلاعات بر اساس مطالعات کتابخانه‌ای گردآوری شده است. مطالعه بر روی صورخیال توصیفات عناصر انسانی شاهنامه حاکی از این است که فردوسی با استفاده هنرمندانه و خلاقانه از تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز، به‌ویژه انواع تشبیه به بهترین نحو به توصیف شخصیت‌ها پرداخته است.

کلید واژگان: صور خیال، توصیف، عناصر انسانی، اندام‌های انسان، شاهنامه، فردوسی.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قائمشهر، قائمشهر، ایران.

Email: hossein.azizpour.moallem@gmail.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قائمشهر، قائمشهر، ایران. (نویسنده مسؤول)

Email: hpashapasandi@gmail.com

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قائمشهر، قائمشهر، ایران.

Email: s.jahanian@gaemiau.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۱۶

تاریخ ارسال: ۱۴۰۱/۰۳/۲۴

۱- مقدمه

یک سراینده برای این که بتواند صحنه‌ای را در مقابل دیدگان مخاطب به تصویر بکشد، باید ویژگی‌ها و جزئیات آن را در ذهن خویش مرتب نماید و بعد به کمک امکانات زبانی خویش آن را در اختیار مخاطب قرار قرار دهد. هر چه این صحنه‌ها با جزئیات بیشتر و مشخصات دقیق‌تر بازگو شود، توفیق شاعر در اقناع خواننده و جلب مخاطب بیشتر خواهد بود؛ چرا که به قول ارسطو «شعر نوعی ظهور و انعکاس تصویری طبیعت یا جهان خارج در پرده ذهن شاعر و نمود و ظهور آن خیال از رهگذر بیان و کلمات شاعر است در خواننده.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۶: ۳۱) با توجه به آنچه گفته شد شاعر با استفاده از عناصر خیال‌انگیز و هنرهای بیانی خود به تصویرسازی می‌پردازد و تصاویر زیبا می‌آفریند؛ از این رو شاید بتوان گفت توصیف، ارزشمندترین مرحله از هنرآفرینی‌های یک شاعر است. با توجه به این که شناخت زیبایی‌های توصیف در شاهنامه فردوسی و عناصر زیبایی‌آفرین آن و درک شاخصه‌های توصیف‌های زیبا و نیز آشنایی با ترفندهای این‌آفرینش از ذهن سرشار و قریحه بی‌بدیل و هنر والای استاد طوس حکایت دارد و از راز جاودانگی وی و اثر گرانشگش پرده برمی‌دارد. «در مورد توصیف و تصویرگری نیز شاهنامه در رأس همه متون قدیم ما قرار دارد؛ زیرا دقیقترین توصیفات و تصاویر و متناسب‌ترین ابعاد و اندازه‌ها را در حال و هوای شعر کلاسیک فارسی در آن مشاهده می‌کنیم.» (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۴۰۱) بنابراین هدف از انجام این پژوهش، پی‌بردن به شیوه‌های فردوسی در خلق توصیفات عناصر انسانی شاهنامه و پاسخ به این پرسش اصلی است:

- صور خیال در توصیف عناصر انسانی شاهنامه چه جایگاهی دارد؟

فرض نگارندگان بر این است که فردوسی در نهایت هنرمندی با به کارگیری خلأقانه انواع صورخیال به‌ویژه انواع تشبیه، عناصر و اندام‌های انسانی را توصیف نموده‌است. برای رسیدن به این منظور، پس از مطالعه توصیف در شخصیت‌های شاهنامه و عناصر انسانی وصف شده در این اثر، انواع تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز در این توصیفات مورد بررسی قرار گرفت. منظور از عناصر انسانی در این پژوهش، بازو، تن، رخ، بالا، دست، دیده،

زبان، چشم، رخسار، ابرو، چهر، موی، گیسو و مژه و... است که بخش قابل توجهی از توصیفات شاهنامه را به خود اختصاص داده است.

۲- پیشینه تحقیق

تاکنون مقالاتی راجع به توصیفات در شاهنامه انجام گرفته است. مانند مقاله «توصیف در داستان رستم و سهراب» نوشته رضوانیان و احمدی شیخلر (۱۳۹۶). نویسندگان شکل و محتوای توصیف را در داستان رستم و سهراب، بررسی نمودند تا اثبات کنند که توصیف، در هر متن ادبی، نقشی اساسی و تعیین کننده دارد؛ مقاله «بلاغت وصف در داستان سیاوش»، به قلم عقدایی (۱۳۹۴). نگارنده پس از بررسی کارکرد وصف در این داستان، به این نتیجه رسیده که زیبایی‌شناسی وصف در داستان سیاوش وجه‌های برجسته دارد و در پیشبرد روایت و تجسم بخشیدن به اندیشه‌های فردوسی، به کار رفته است و پژوهش «رخش و ویژگی‌های او در شاهنامه فردوسی» نوشته زرقانی (۱۳۸۷) که نویسنده برای پی بردن به علت شاخص شدن این حیوان در شاهنامه، صفات و ویژگی‌های برجسته رخس را بررسی نموده است. اما اینکه پژوهشی به طور جداگانه عناصر انسانی به کار رفته در صور خیال شاهنامه را مورد بررسی قرار داده، یافت نشده است، بنابراین جستار حاضر کاری جدید است.

۳- جایگاه صور خیال در وصف عناصر انسانی توصیفات شاهنامه

فردوسی در شاهنامه برای بیان افکار ناب خویش هر جا که لازم دیده، نیروی تخیل شگرف خود را به کار گرفته و گونه‌های مختلف خیال را در تصویرپردازی‌هایش بازتاب داده است. نیروی سازنده تصویر، خیال است و هدف آن تصویر حقیقت‌های نفسانی و ادبی است. (فاطمی، ۱۳۷۹: ۱۶) خیال و تخیل برای تبیین و توضیح آثار هنری به فرایندهای ذهنی‌ای توجه می‌کنند که لازمه آفرینش هنری است. (برت، ۱۳۸۹: ۵) تصویر نیز وسیله شناخت محتوا و درونمایه اثر است. چرا که به سخن احمدی «درونمایه هر اثر را به یاری معانی آشنا و قراردادی

می‌شناسیم و به آنها تصویر می‌گوییم.» (احمدی، ۱۳۷۵: ۲۲) به نظر اسکلتن این تصویر است که به دریافت‌های ذهنی شاعران زندگی و معنا می‌بخشد. «تصویر در شعر، بیانی است که به صور ذهنی حاصل از دریافت‌های حسّی شاعر زندگی می‌بخشد. به عبارت دیگر، سبب می‌شود تا خواننده احساس کند که چیزی را به‌گونه‌ای متمایز می‌بیند، لمس می‌کند، می‌بوید یا می‌شنود.» (اسکلتن، ۱۳۷۵: ۱۰۵)

صورخیال نمودهای مختلف و متنوع تخیل است که مباحثی مانند: تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز را در بر می‌گیرد. به طور کلی می‌توان هر بیانی که در آن برجستگی وجود دارد و مخاطب را به شگفتی و اعجاب وا می‌دارد، صورتی از خیال دانست که امروزه اغلب، از آن با کلمه تصویر یاد می‌شود. (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۱۵) فردوسی برای بیان مطلوب‌تر عقاید خود از صور خیال به بهترین وجه ممکن استفاده نموده و «در حوزه صورتگری و بیان اندیشه‌ها با تمثیل و تشبیه و نمایش نازک‌ترین تصاویر عقلی، خیالی و وهمی توانسته است به مدد مناظر طبیعی و عناصر محسوس، کارآمدترین تجربه‌ها و اندرزهای ارزنده خود و دانایان و بُرنایان را در اختیار قراردهد.» (تجلیل، ۱۳۸۸: ۱۱) رستگار فسایی در کتاب «تصویرآفرینی در شاهنامه» درباره نقش صور خیال در تصویرآفرینی‌های فردوسی در شاهنامه می‌نویسد: «وسی‌ع‌ترین قلمرو تصاویر را در شاهنامه به ترتیب تشبیهات، استعارات، کنایات و مجازها تشکیل می‌دهد.» (رستگار فسایی، ۱۳۶۹: ۲۴) در این بخش از پژوهش، عناصر انسانی توصیفات شاهنامه از نظر صورخیال، در چهار دسته تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز بررسی و تحلیل می‌شود.

۳-۱- تشبیه

تشبیه یا همانندی «اظهار مشارکت امری با امری در وصفی به الفاظ مخصوصه.» (تقوی، ۱۳۱۷: ۱۴۴) و ساده‌ترین ابزار زیبایی‌آفرینی در توصیف و بهترین ابزار برای تقلید از طبیعت و حقیقت‌نمایی است. استفاده از صور خیال از نوع تشبیه در شاهنامه فراوان مشاهده می‌شود، تشبیهاتی ساده و در عین حال زیبا و جذاب. در صحنه‌های زیبای عاشقانه، صحنه‌های محکم و

خشن حماسی، در لحظات اندوه، غم، شادی و پیروزی دیده می‌شود که اغلب حسّی هستند. او از همه عناصر در تشبیه بهره می‌برد: عناصر انسانی یا همان اعضای بدن انسان، طبیعت، اشیا، جانوران و حتّی مفاهیم انتزاعی. عناصر انسانی اعضای بدن انسان است، مانند بازو، تن، رخ، بالا، دست، دیده، زبان، چشم، رخسار، ابرو، چهره، موی، گیسو و مژه که نمود آن در شاهنامه فراوان دیده می‌شود. مهم‌ترین دلیل آن را نیز می‌توان فضای حماسی و درگیری‌های فراوان پهلوانان در میدان‌های جنگ شاهنامه دانست که هر کار و هدفی به نوعی با انسان گره خورده و توصیف حالات و حرکات او هدف اصلی فردوسی بوده و نمی‌توان هیچ حرکتی را بدون حضور انسان و حالات او به تصویر کشید. حال عناصر انسانی تشبیهات شاهنامه در دو بخش مشبه و مشبه به بررسی می‌شود.

الف) عناصر انسانی در مشبه

گاه در شاهنامه عناصر انسانی تشبیه در جایگاه مشبه قرار می‌گیرند که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

دو رخساره روز و دو زلفینش شب گشاده به نفرین ضحاک لب
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۸۲/۱)

در این بیت رخساره به روز و زلفین به شب تشبیه شده‌اند. در هر دو تشبیه مشبه اعضای بدن انسان است. ضمن اینکه هر دو تشبیه از نوع بلیغ، حسّی به حسّی و مفرد به مفردند. همی گل چدند از لب رودبار رخان چون گلستان و گل در کنار
(همان: ۱۵۵/۱)

در این تشبیه نیز رخ که از اعضای بدن انسان است به گلستان مانند شده که تشبیه مرسل، حسّی به حسّی و مفرد به مفرد است.
چو کافور موی و چو گلبرگ روی دل آرم جوی و زبان گرم گوی
(همان: ۱۳۵/۱)

در مصرع اول بیت دو تشبیه دیده می‌شود که اعضای بدن انسان در جایگاه مشبه قرار گرفته است.. تشبیه موی به کافور و تشبیه روی به گلبرگ که هر دو تشبیه به دلیل وجود ادات تشبیه (چو) مرسل به شمار می‌آیند. هر دو رکن تشبیه حسی است و مفرد.

یکی مرد شد چُن یکی زادسرو برش کوه سیم و میانش چو غرو
(همان: ۱۶۸/۱)

تشبیه بر و میان که اعضای بدن انسان و مشبه هستند به سیم و غرو از دیگر نمونه‌های تشبیه عناصر انسانی است که «برش کوه سیم» تشبیه بلیغ غیر اضافی، مفرد به مفرد و حسی به حسی است. «میانش چو غرو» تشبیه مرسل، حسی به حسی و مفرد به مفرد است.

به دیدار ماه و به بالای ساج بنازد به تو تخت شاهی و تاج
(همان: ۴۸۱/۶)

در مصراع اول این بیت نیز مشبه، یعنی دیدار و بالا از عناصر انسانی و اعضای بدن هستند که نخستین به ماه و دیگری به ساج تشبیه شده و هر دو تشبیه بلیغ غیر اضافی، حسی به حسی و مفرد به مفردند.

دو چشمش به سان دو نرگس به باغ مژه تیرگی برده از پر زاغ
(همان: ۱۸۴/۱)

در این نمونه دو تشبیه دیده می‌شود. تشبیه دو چشم به دو نرگس که تشبیه مرسل، حسی به حسی و مفرد به مرکب است است. «بررسی‌ها نشان می‌دهد که بسامد تشبیه مرکب در سبک خراسانی بیش از سبک عراقی است.» (طالبیان، ۱۳۷۸: ۳۶۰)

تشبیه مژه به پر زاغ و حتی سیاه‌تر از آنکه برتری و تفضیل رنگ سیاهی مژه را نسبت به پر زاغ نشان می‌دهد. بنابراین تشبیه از نوع مؤکد، تفضیلی، حسی به حسی و مفرد به مفرد است.

به بالا بلند و به گیسو کمند زبانش چو خنجر، لبانش چو قند
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۷۲/۲)

«تشبیه تفضیلی نوعی از تشبیهات شاعرانه است که مخیل تر از دیگر انواع است و ذهن را از سویی به سوی دیگر می‌برد و درگیرودار تأمل و تفکر، به برتری مشبّه می‌انجامد.» (طالبیان، ۱۳۷۸: ۱۰۶)

در تشبیهات بیت فوق، همه مشبه‌ها اعضای بدن انسان هستند. مفرد به مفرد و حسی به حسی هستند، جز این که تشبیه زبان به خنجر و لبان به قند، به دلیل وجود ادات تشبیه مرسل هستند، ولی تشبیه گیسو به کمند از نوع بلیغ غیراضافی است. نکته مهم این است که در این بیت با تشبیه مفروق نیز مواجهیم؛ زیرا در تشبیه مفروق «هر مشبّه با مشبّه‌به خود ذکر می‌گردد، بعد باز مشبّه دیگر با مشبّه‌به خود، همین طور تا هر مقداری که باشد.» (تفتازانی، ۱۳۷۲: ۱۶۹) تشبیهات مرتبط با اعضای بدن انسان اغلب حسی به حسی است، ولی گاه تشبیهات عقلی نیز به چشم می‌خورد، مانند تشبیه روان به خرد که در:

روانش خرد بود و تن جان پاک تو گفتی که بهره ندارد ز خاک

(فردوسی، ۱۳۶۶: ۱۷۴/۲)

که تشبیه عقلی به عقلی است. روان که عنصری انسانی و معقول است، در جایگاه مشبه قرار گرفته و به خرد که آن هم معقول است مانند شده. همچنین تشبیه جان به جبرئیل در بیت زیر:

رده بر کشیده سپاهش دو میل به تن زنده پیلی، به جان جبرئیل

(همان: ۷)

تشبیه عقلی به عقلی، مفرد به مفرد و تشبیه بلیغ غیراضافی است. در این بیت تشبیه تن به پیل هم دیده می‌شود که آن هم تشبیه بلیغ غیراضافی، مفرد به مفرد است و بر عکس مورد قبلی حسی به حسی است.

ب) عناصر انسانی در مشبه‌به

در شاهنامه اوصاف انسانی و انواع آن، در مشبه‌به ۱۲۵ مورد دیده شده است. مانند تشبیه چهره به چهره و زهره به زهره در نمونه زیر:

به چهر تو ماند همی چهره‌ام چنانچون تو باشد مگر زهره‌ام
(همان: ۲۷۲/۱)

که هر دو مورد تشبیه مفرد به مفردند. چهره تشبیه حسی به حسی و زهره تشبیه عقلی به عقلی است، زیرا در اینجا زهره به معنی جرأت است. در این دو تشبیه مشب‌به نیز عنصری انسانی است.

به دارو چو یک هفته بستی بزشک دگر هفته خون آمدی چون سرشک
(همان: ۳۸۶/۶)

تشبیه خون به سرشک که سرشک به معنی اشک از عناصر انسانی است که در جایگاه مشب‌به قرار گرفته است. نوع تشبیه هم مرسل، حسی به حسی و مفرد به مفرد است. یا تشبیه دوست به جان در بیت زیر:

چو جان بر دل هر کسی بود دوست نماز شب و روزه آیین اوست
(همان: ۳۶/۱)

که مشب‌به جان از عناصر انسانی و معقول است. تشبیه نیز مرسل، مفرد به مفرد و حسی به عقلی است.

تگرگ آمد امسال برسان مرگ مرا مرگ بهتر بُدی زان تگرگ
(همان: ۴۷۳/۸)

تشبیه تگرگ به مرگ در بیت بالا که مشب‌به آن مرگ و از عناصر انسانی است، از نوع مرسل، مفرد به مفرد، حسی به عقلی است. به علاوه تگرگ و مصیبت و سختی آن بالاتر از مرگ توصیف شده، بنابراین تشبیه تفضیلی نیز در این بیت دیده می‌شود. سخن داند از موی باریک‌تر ترا دل ز آهن نه تاریک‌تر
(همان: ۲۷/۷)

در مصرع اول این بیت مشب‌به سخن است که به موی (مشب‌به) مانند شده است، ولی چون فردوسی سخن را از موی هم باریک‌تر دانسته نوع تشبیه تفضیلی است.

در همه این انواع یاد شده، مشبّه‌ها از عناصر انسانی؛ یعنی مربوط به اعضای بدن انسان هستند، همین اتفاق در مشبّه‌ها نیز رخ می‌دهد؛ یعنی فردوسی همان عناصری را که در مشبّه کار می‌برد، در مشبّه‌به نیز استفاده می‌کند. با این تفاوت که گاه از اعضای بدن انسان و گاه از صفات انسانی کمک می‌گیرد.

تشبیهات شاهنامه در عین سادگی، ویژه است و در برخی موارد، نوآوری فردوسی نیز دیده می‌شود. مثلاً تشبیه خرد که از عناصر انسانی است به درختِ وفا در مصراع «خرد در جهان چون درخت وفاست» که در آن اگر خرد به درخت تشبیه شده باشد، از نوع تشبیه عقلی به حسی است، ولی اگر خرد به وفا تشبیه شده باشد از نوع عقلی به عقلی است. در واقع می‌توان به استخدام موجود در این مصراع پی برد که مخاطب می‌تواند دست به انتخاب بزند. شگرد فردوسی در این است که نخست وفا را به درخت تشبیه کرده، سپس خرد را به درختِ وفا مانند کرده است. و این نشان‌دهندهٔ خلاقیت فردوسی است. «درگذر تاریخ شاعرانی که در پی بروز خلاقیت و نوآوری بوده‌اند، در پی چاره‌جویی برمی‌آمدند. برای نمونه تشبیه قد به سرو، تشبیهی قریب و مبتذل و عادی میشده است، اما شاعری که قد را به سرو سیمینی که بر سرش ماهی منور است، تشبیه کرده؛ نوعی نوآوری در کلام پدید آورده.» (طالبیان، ۱۳۸۴: ۳۲) از میان ۲۰۱۴ مورد عناصر انسانی در تشبیه، تعداد ۱۸۸۹ معادل ۹۳.۷ درصد به مشبه و تعداد ۱۲۵ معادل ۶.۲ درصد به مشبه‌به اختصاص یافته است.

۴-۲-۲- استعاره

استعاره مهم‌ترین صورت خیال‌انگیز است و مبنای آن بر ایجاز و پرهیز از تکرار است و زیباترین توصیف برای این صنعت این است که «مجاز را با تشبیه تزویج کردند از آن استعاره تولّد شد.» (نشاط، ۱۳۴۲: ۳۰۸) این صنعت را «ملکهٔ تشبیهات مجازی نامیده‌اند.» (کروچه، ۱۳۴۴: ۴۶) فتوحی رودممعنی در نقد استعاره آن را صورت‌بندی تجربه‌های بصری و دیداری دانسته که «آگاهی مندرج در استعاره‌های حسی در پوستهٔ خارجی طبیعت محدود می‌شود و از حسّ حیوانی فراتر نمی‌رود.» (فتوحی رودممعنی، ۱۳۹۳: ۲۷۵)

فردوسی با استفاده از استعاره توانسته، معنای واحدی را بارها به تصویر بکشد، به گونه‌ای که هیچ یک با دیگری همسان نباشد. مهم‌ترین مثال برای این مورد توصیف طلوع و غروب شاهنامه است که بیش از صد مورد دیده شده که هر تصویر با دیگری متفاوت است. در شاهنامه با استعاره فراوان برخورد می‌کنیم، ولی نه به اندازه تشبیه؛ زیرا «استعاره بیشتر در شعر روایی و غنایی مناسبت پیدا می‌کند تا در حماسی.» (عبادیان، ۱۳۶۹: ۲۶۵) بیشترین استفاده فردوسی از استعاره در آغاز داستان‌ها و در توصیف پهلوانان، وصف زنان و یا در توصیف صحنه‌های بزمی است. «مجموعه استعاره‌های او در زمینه‌های غیرحماسی شاهنامه است؛ به حدی که در این همه وصف جنگ و میدان که دارد، یک استعاره نمی‌توان یافت.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۶: ۴۴۶) اما از میان انواع استعاره در شاهنامه، استعاراتی دیده می‌شود که مستعارمنه یا مستعارله آن یکی از عناصر انسانی است. که به طور مختصر بررسی می‌شود:

الف) عناصر انسانی در مستعارمنه

عناصر انسانی در استعارات شاهنامه، گاهی در جایگاه مستعارمنه قرار می‌گیرد. مانند گیسوی مشک بوی در بیت زیر که استعاره مصرحه مجرده از سیاهی شب است.

چو شوید به عنبر شب تیره روی بیفشاند این گیسوی مشک بوی
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۱/۹)

در نمونه زیر دل که مستعارمنه است به انسانی مانند شده که می‌خندد، بنابراین استعاره مکنیه و تشخیص است.

دل خسرو از لشکر نامدار بخندید چون گل به وقت بهار
(همان: ۱۰۱/۹)

و در نمونه دیگر دل استعاره از جام یا ساقه ترد و شکننده‌ای است که امکان دارد بشکند.

همه رای با مرد دانا زنید دل کودک بی پدر مشکیند
(همان: ۴۱۰/۷)

در این بیت جهان بین که همان چشم و مستعارمنه است، استعاره مصرحه مجرده از فرزند است.

فرستادم اینک جهان بین خویش شوی شاه کسری به آیین خویش
(همان: ۱۸۴/۸)

در بیت زیر مستعارمنه رخ استعاره تبعیه از گل پژمرده است.
چو دانا رخ شاه پژمرده یافت روانش به درد اندر آزرده یافت
(همان: ۲۶۵/۸)

(ب) عناصر انسانی در مستعارله

عناصر انسانی در شاهنامه گاهی مستعارله واقع می‌شوند. در نمونه زیر آب گیتی فروز استعاره مصرحه از دل پادشاه است، بنابراین دل پادشاه مستعارله است.
جوانی، دل شاه کسری مسوز مکن تیره این آب گیتی فروز
(همان: ۱۰۶/۸)

در بیت زیر بسند استعاره مصرحه مجرده از لب است، لذا لب مستعارله است.
بخندید زان چاره در زیر لب دو بسند نهران کرد زیر قصب
(همان: ۳۸۶/۶)

رخ دختران را بیاراستند سر زلف بر گل بیاراستند
(همان: ۳۳۶/۸)

در بیت فوق گل استعاره مصرحه مجرده از صورت است که صورت مستعارله قرار گرفته است.
یکی دختری داشت دهقان چو ماه ز مشک سیه بر سرش بر کلاه
(همان: ۳۸/۸)

در نمونه بالا مشک سیه مستعارمنه است و زلف سیاه و خوشبو، مستعارله. نوع استعاره، مصرحه مجرده است.

مرا در خوشاب سستی گرفت همان سرو آزاد پستی گرفت
(همان: ۵۲/۸)

در این نمونه در خوشاب استعاره مصرحه مجرده از دندان است و دندان مستعارله است.
توانگر شود هر که خشنود گشت دل آرزو خانه دود گشت
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۷/۱۹۶)

آرزو به موجودی یا انسانی مانند شده که دل دارد. استعاره از نوع مکنیه است که مستعارله آن انسان یا موجود است.
مکن آرز را بر خرد پادشا که دانا نخواند مرا پارسا
(همان: ۲۶۵/۸)

در این نمونه نیز با استعاره مکنیه آرز به انسانی که پادشاه شده مواجهیم.
خداوند گفت این سرای من است همین بخت بد رهنمای من است
(همان: ۳۶۰/۷)

استعاره مکنیه بخت به انسانی که راهنمایی می‌کند، از استعارات شاهنامه است که انسان مستعارله آن است.
به آب خرد چشم دل را بشست ز دانندگان استواری بجست
(همان: ۲۶۲/۸)

اوج تصویرآفرینی شاهنامه در استعاره، در دو بیت زیر است؛ زیرا فردوسی عشق و حماسه را در یکدیگر تنیده است.
چو از کوه بفروخت گیتی فروز دو زلف شب تیره بگرفت روز
از آن چادر قیر بیرون کشید به دندان لب ماه در خون کشید
(همان: ۳۸۱)

«در این دو بیت سرزدن خورشید حماسیاریوتیک توصیف شده است. خورشید به مرد و شب به زن مانند شده‌اند که مرد دو زلف زن را گرفته و او را از چادر سیاه بیرون می‌کشد و با گاز گرفتن لب او خون سرخ فلق می‌چکد.» (خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ۵۲) در این وصف از طلوع خورشید، استعاره در عناصر انسانی دیده می‌شود و در واقع با آرایه تشخیص مواجهیم. در بیت زیر در «پشت ماه» و «زلف شبان» استعاره دیده می‌شود.

چو باریک و خمیده شد پشت ماه ز تاریک زلفِ شبان سیاه

(فردوسی، ۱۳۶۶: ۳/۳۸۷)

از میان ۱۸۱ مورد عناصر انسانی در استعاره‌های شاهنامه، تعداد ۱۰۷ معادل ۵۹.۱ درصد به مستعارمنه و تعداد ۷۴ معادل ۴۱.۹ درصد به مستعارله اختصاص یافته است. قابل ذکر است که در این آمار موارد تکراری محاسبه نشده است.

۴-۲-۳- کنایه

کنایه آن است که لفظ «بر معنایی دلالت کند که بتوان آن را هم بر جنبه حقیقی و هم جنبه مجازی حمل کرد؛ البته به شرط وجود صفتی مشترک میان معنای حقیقی و مجازی.» (ابن اثیر جزری، ۱۹۹۹م: ۱۸۳) که به دلیل استدلالی بودن هم بر عاطفه تأثیر می‌گذارد و هم بر عقل و این وجه تمایز کنایه با دیگر صور خیال است. وحیدیان کامیار در این باره می‌گوید: «دیگر صور خیال چون تشبیه، استعاره و... فقط در عاطفه تأثیر دارند، اما کنایه به دلیل استدلالی بودنش، هم در عاطفه تأثیر دارد؛ هم در عقل.» (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۵: ۶۹)

کنایه در شاهنامه به وفور به کار رفته است و فردوسی با این کار کلام معمولی را خیال‌انگیز نموده است. او کنایات شاهنامه را در اوج بلاغت و زیبایی به کار برده و آنها را در خدمت القای مفاهیم و معانی و در انتقال پیام به مخاطب به کار گرفته است؛ زیرا از تأثیر آن در زیبایی کلام آگاه بوده است. «ارزش زیباشناختی کنایه در آن است که سخن درست، با رنگ و تلاش ذهنی می‌باید، سرانجام به معنای پوشیده و فروپيچیده در کنایه راه برد و راز آن را بگشاید. از این روی گفته‌اند کنایه رساتر از آشکارگی در سخن است.» (کزآزی، ۱۳۶۸: ۱۵۶) که در این مجال به بررسی عناصر انسانی کنایه در دو بخش مکنی‌به و مکنی‌عنه می‌پردازیم:

الف) عناصر انسانی در مکنی‌به کلمه

عناصر انسانی به ویژه اعضای بدن او دستمایه فردوسی در ساخت کنایه قرار گرفته است که اغلب در مکنی‌به کنایه قرار گرفته‌اند. این عناصر عبارتند از: سر، دست، گردن، روی و چهره،

پا، میان و کمر، زبان، گوش، خون، دل، چنگ، چشم، لب، انگشت، دندان، دهان و کام، مغز، موی، ابرو، پوست، گرده، ران، گوشت، جگر و تن و جان که از میان آنها، سر، دست و دل بیش از سایر موارد به کار رفته است.

نخست آلت جنگ را دست بُرد در نام جستن به گردان سپرد
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۱/۱)

دست بردن (مکنی به) کنایه فعل است از شروع به کاری کردن.
سیامک بُدش نام و فرخنده بود گیومرت را دل بدو زنده بود
(همان: ۲۲/۱)

دل به کسی زنده بودن (مکنی به) کنایه فعل است از امیدوار بودن به آن کس.
بدو گفت پردخته کن سر ز باد که جز مرگ را کس ز مادر نژاد
(همان: ۷۸/۱)

سر از باد پردخته کردن (مکنی به) کنایه فعل است از غرور را ترک کردن.
ز تاج تو چشم بدان دور باد همه روزگاران تو سور باد
(همان: ۴۸۲/۵)

چشم (مکنی به) کنایه اسم است از گزند و آسیب.
کندآفرین کیانی بر او بر آن شادمانی که بگشاد روی
(همان: ۱۹۵/۱)

روی گشادن (مکنی به) کنایه فعل است از آشکار شدن.
که چون بچّه شیر نر پروری چو دندان کند تیز کیفر بری
(همان: ۲۷۷/۲)

دندان تیز کردن (مکنی به) کنایه صفت است از بزرگ و قوی شدن.
که بیدار دل بود و بسیار مغز زبان چرب و شایسته کار نغز
(همان: ۹۳/۱)

بسیار مغز (مکنی‌به) کنایه فعل است از دانا و گوش نهادن (مکنی‌به) در بیت زیر کنایه فعل است از مراقب بودن.

نه اینک امشب همه برنهمی همی گوش را سوی لشکر نهمی

(همان: ۳۱۰/۲)

چو این دو سر افکنده شد در نبرد شماساس شد بی دل و روی زرد

(همان: ۳۱۳/۱)

بی‌دل (مکنی‌به) در بیت فوق کنایه صفت است از ترسو.

ب) عناصر انسانی در مکنی‌عنه

عناصر انسانی و اعضای بدن انسان در بخش مکنی‌عنه بسیار محدود بود و تنها ۲۱ مورد

دیده شده است. که موارد زیر نمونه‌های آن به شمار می‌روند:

دل شاه بچچه برآمد به جوش سپاه انجمن کرد و بگشاد گوش

(همان: ۲۳/۱)

گوش گشادن کنایه فعل است از به دقت گوش دادن (مکنی‌عنه).

پر از درد خوالیگران را جگ پر از کینه سر

(همان: ۵۶/۱)

خون کنایه اسم است از اشک (مکنی‌عنه).

نفس را مگر بر لبش راه نیست چنو در جهان نیز یک ماه نیست

(همان: ۱۹۲/۱)

نفس را بر لب راه نبودن کنایه فعل است از دهان بسیار تنگ داشتن (مکنی‌عنه).

سراینده بودند لب با گره به پاسخ بیامد گروی زره

(همان: ۳۲۵/۲)

لب با گره بودن کنایه فعل است از بسته بودن لب و سکوت (مکنی‌عنه).

همی می‌چکد گویی از روی تو عبیرست گویی مگر موی تو

(همان: ۱۹۵/۱)

می از روی چکیدن کنایه فعل است از بسیار سرخ گونه بود (مکنی‌عنه).
همی ویژه در خون لشکر شوی به تندی و بیراهی و بدخوی
(همان: ۲۴۵/۵)

در خون کسی شدن کنایه فعل است از جان او را بر باد دادن (مکنی‌عنه).
ز فرزند و خویشان شده ناامید سیه شد جهان، دیدگانم سپید
(همان: ۵۵۷/۵)

دیده سپیدکردن کنایه فعل است از کورشدن (مکنی‌عنه).
بیامد زمین را به مژگان برُفت سخن هرچه بشنید با او بگفت
(همان: ۲۹۶/۶)

زمین را به مژگان رُفتن کنایه فعل است از سر به خاک مالیدن (مکنی‌عنه).
در میان انواع کنایه در شاهنامه همان گونه که از نمونه‌ها بر می‌آید کنایه فعلی بیشترین کاربرد را دارد. از میان ۴۵۸ کنایه عناصر انسانی، تعداد ۴۳۷ مورد معادل ۹۵.۴ درصد در بخش مکنی‌به و تنها ۲۱ مورد معادل ۴.۵ درصد در بخش مکنی‌عنه دیده شده است.

۴-۲-۴ مجاز

مجاز عبارتست از استعمال لفظ در غیر موضوع له با وجود قرینه‌ای که مانع از اراده معنی اصلی باشد و شرط نقل معنی اصلی (حقیقی) به معنی مجازی وجود مناسبتی بین آن دو هست و این مناسبت را علاقه گویند. «صفا، ۱۳۶۹: ۵۶» به عبارت ساده‌تر مجاز یعنی این که «اسم چیزی را بر چیز دیگر نقل کنند.» (ارسطو، ۱۳۴۳: ۹۰)

فردوسی از انواع گوناگون مجاز در توصیف تصاویر در شاهنامه بهره برده و تصاویر زیبا، جذّاب و خیال‌انگیز خلق نموده است. فردوسی در شاهنامه بر شیوه مجازی زبان بیش از نوع استعاری آن تکیه کرده است. «اکثر حماسه‌های قهرمانی جهان به قطب مجازی زبان بیش از قطب استعاری توجه کرده‌اند.» (پاکوبسن، ۱۹۵۶: ۴۴۱) آنچه در این پژوهش مورد توجه است

عناصر انسانی به کار رفته در مجاز است. واژه‌ها و ترکیبات مربوط به عناصر انسانی که در مجازهای در شاهنامه به کار رفته، عبارتند از: گردن، جگر، سر، پای، دو لب، مژه، زهره، دست، دهن، مغز، چنگ، بان، دست، مژه (مژگان)، یال، پستان، دل، چشم، دیده، بازو، مو، کام، پشت، رگ، زانو، تارک، کف. در این قسمت مجازهای مربوط به عناصر انسانی در دو بخش معنای حقیقی و معنای مجازی بررسی می‌شود:

الف) معنای حقیقی

عناصر انسانی شاهنامه گاهی معنای حقیقی مجاز را تشکیل می‌دهد که نمونه‌های آن آورده می‌شود.

چنین گفت پس طوس با مهتران که‌ای رزم دیده دلاور سران
(فردوسی: ۱۳۶۶: ۶/۲)

سران (معنای حقیقی) مجاز جزء و کل از سروران است.
بمالید برکام او بر بزشک بیارید چندی ز مژگان سرشک
(همان: ۵۲۳/۵)

کام (معنای حقیقی) مجاز جزء و کل از دهان است.
هر آن کس که بُد کار دیده سری ببخشید بر هر سری کشوری
(همان: ۵۳۰/۵)

سر (معنای حقیقی) مجاز جزء و کل از سرور و سالار است.
پُر از درد خوالیگران را جگر پر از خون دو دیده، پر از کینه سر
(همان: ۵۶/۱)

سر (معنای حقیقی) مجاز کل و جزء از مغز پر از کینه است.
بیا تا جهان را به بد نسپریم به کوشش همه دست نیکی بریم
(همان: ۸۵/۱)

دست (معنای حقیقی) مجاز آلیت از چیرگی و توان است.

نه جای گذر دید از ایشان یکی نه زو چشم برداشتند اندکی

(همان: ۲۵/۸/۶)

چشم (معنای حقیقی) مجاز آلیت از نگاه است.

چنین گفت کاکنون جزین رای نیست که با شاه گیتی مرا پای نیست

(همان: ۵۹/۱)

پای (معنای حقیقی) مجاز آلیت از پایداری و تاب و توان است.

یکی دخمه کردش ز سم ستور جهانی به زاری همی گشت کور

(همان: ۱۹۸/۲)

کور گشتن (معنای حقیقی) مجاز مسبب و سبب از گریستن بسیار است.

کنون من شوم در شب تیره گون یکی دست یازم بدیشان به خون

(همان: ۳۱۱/۱)

خون (معنای حقیقی) مجاز لازمیت از کشتن و قتل است.

چنان بُدکه ضحاک را روز و شب به نام فریدون گشادی دو لب

(همان: ۶۶/۱)

دو لب (معنای حقیقی) مجاز آلیت از سخن است.

دگر آن که دیدی زکرپاس نغز گرفته وُرا چار پاکیزه مغز

(همان: ۱۸۱/۶)

مغز (معنای حقیقی) مجاز آلیت از فکر و اندیشه است.

ب) معنای مجازی

اعضا و اجزای انسان در معنای مجازی نسبت به معنای حقیقی آن کمتر است. البته در این

مورد اغلب معنای حقیقی هم مجاز است. به عنوان نمونه:

ماند به گردنت سوگند و بند شوی خوار و ماند پدرت ارجمند

(همان: ۱۰۱/۱)

گردن مجاز جزء و کل است از تمام وجود (معنای مجازی).
فرو ریخت آب از مژه مادرش همی آفرین خواند بر داورش
(همان: ۷۰/۱)

مژه مجاز جزء و کل است از چشم (معنای مجازی).
گرت سر به کارست، ببسیچ کار در گنج بگشای و بر بند بار
(همان: ۲۰۲/۱)

سر مجاز جزء و کل است از تن و وجود (معنای مجازی).
به جندل چنین گفت شاه یمن که بیآفرینت مبادا دهن
(همان: ۹۳/۱)

دهن مجاز آلیت است از زبان (معنای مجازی).
که ماند ز تو نام تو یادگار ز پشت تو آید یکی شهریار
(همان، ج ۲۱۷/۲)

پشت مجاز محل و حال است از نطفه (معنای مجازی).
که برهم زند دیدگان جنگجوی گر آید ز بینی سوی مغز بوی
(همان: ۲۱۷/۲)

دیدگان مجاز کل و جزء است از مژه‌ها (معنای مجازی).
عناصر انسانی در مجازهای شاهنامه گاه معنای حقیقی و گاه در معنای مجازی به کار رفته
است. از تعداد ۹۳ مجاز در شاهنامه ۵۶ مورد معادل ۶۰.۲ درصد در جایگاه معنای حقیقی و ۳۷
مورد معادل ۳۹.۷ درصد در معنای مجازی قرار گرفته است. البته در بسامدها موارد تکراری
محاسبه نشده است.

نتیجه

اندام‌های انسانی نظیر لب، دندان، مژگان، دست، چشم، زلف، قد و قامت، موی، خط، دل و... و به کار بردن آنها در تشبیهات، استعارات، کنایات و مجازها که صور خیال شعر به شمار می‌آیند، در شعر فردوسی حضور چشمگیری دارد. حکیم طوس قد و قامت را به تناسب را به سرو یا به کمان مانند کرده است. ابرو را به کمان، موی و زلف را به کمند و سنبل و زنجیر، مژگان را به تیر و خدنگ و سوزن، چشم را به بادام و نرگس، لب را به عقیق و لعل، رخسار را به گل و خورشید و ماه، دل را به آهن و سنگ، زبان را به شمشیر و تیغ تشبیه نموده است.

این عناصر و اندام‌های انسانی گاه در مشبه و گاه در جایگاه مشبه به قرار گرفته است که کاربرد بیشتر این اندام‌ها و عناصر در مشبه بوده است. از میان ۲۰۱۴ مورد عناصر انسانی در تشبیه، تعداد ۱۸۸۹ معادل ۹۳.۷ درصد به مشبه و تعداد ۱۲۵ معادل ۶.۲ درصد به مشبه‌به اختصاص یافته است.

در استعارات نیز این عناصر و اندام‌ها هم در جایگاه مستعارمنه و هم در جایگاه مستعارله قرار گرفته است. از میان ۱۸۱ مورد عناصر انسانی در استعاره‌های شاهنامه، تعداد ۱۰۷ معادل ۵۹.۱ درصد به مستعارمنه و تعداد ۷۴ معادل ۴۱.۹ درصد به مستعارله اختصاص یافته است.

از میان ۴۵۸ کنایه عناصر انسانی و اندام‌های، تعداد ۴۳۷ مورد معادل ۹۵.۴ درصد در بخش مکنی‌به و تنها ۲۱ مورد معادل ۴.۵ درصد در بخش مکنی‌عنه دیده شده است.

عناصر انسانی در مجازهای شاهنامه گاه معنای حقیقی و گاه در معنای مجازی به کار رفته است. از تعداد ۹۳ مجاز در شاهنامه ۵۶ مورد معادل ۶۰.۲ درصد در جایگاه معنای حقیقی و ۳۷ مورد معادل ۳۹.۷ درصد در معنای مجازی قرار گرفته است.

از مجموع ۲۷۴۶ مورد صور خیال مرتبط با عناصر انسانی توصیفات شاهنامه، ۲۰۱۴ مورد معادل ۷۳.۳ درصد به تشبیه، ۱۸۱ مورد معادل ۶.۵ درصد به استعاره، ۴۵۸ مورد معادل ۱۶.۶ درصد به کنایه و ۹۳ مورد معادل ۳.۳ درصد به مجاز اختصاص یافته که نشان می‌دهد تشبیه و پس از آن کنایه پرکاربردترین صور خیال در این زمینه هستند.

در نهایت می‌توان گفت که فردوسی با استفاده از صورخیال در توصیف عناصر و اندام‌های انسانی تصاویری زیبا، ناب و ماندگار خلق نموده است.

منابع

کتاب‌ها:

- ۱- احمدی، بابک. از نشانه‌های تصویری تا متن. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵.
- ۲- ارسطو. فن شعر، ترجمه عبدالحسین زرّین کوب. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
- ۳- اسکلتن، رایین. حکایت شعر، ترجمه مهرانگیز اوحدی. تهران: نشر میترا، ۱۳۷۵.
- ۴- برت، آر. آل. تخیل، ترجمه مسعود جعفری‌جزی. تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۹.
- ۵- پورنامداریان، تقی. رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی. تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۴.
- ۶- تجلیل، جلیل. تصاویر خیال در شاهنامه فردوسی. تهران: مؤسسه متن، ۱۳۸۸.
- ۷- تفتازانی، سعدالدین. مختصرالمعانی. قم: نشر دارالفکر، ۱۳۷۲.
- ۸- تقوی، نصرالله. هنجار گفتار. تهران: انتشارات مجلس، ۱۳۱۷.
- ۹- حمیدیان، سعید. درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی. تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۱۰- خالقی مطلق، جلال. یادداشت‌های شاهنامه. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۹۳.
- ۱۱- رستگار فسایی، منصور. تصویرآفرینی در شاهنامه. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
- ۱۲- شفیعی کدکنی، محمد رضا. صور خیال در شعر فارسی. تهران: انتشارات آگه، چاپ نوزدهم، ۱۳۹۶.
- ۱۳- صفا، ذبیح الله. آیین سخن. تهران: نشر ققنوس، ۱۳۶۹.
- ۱۴- طالبیان، یحیی. صور خیال در شعر شاعران سبک خراسانی. کرمان: نشر عماد، ۱۳۷۸.
- ۱۵- عبادیان، محمود. فردوسی، سنت و نوآوری در حماسه‌سرایی. تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۶۹.
- ۱۶- فاطمی، سیدحسین. تصویرگری در غزلیات شمس. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- ۱۷- فتوحی رودمعجنی، محمود. بلاغت تصویر. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۳.
- ۱۸- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، به کوشش جلال خالقی‌مطلق، مقدمه احسان یارشاطر. نیویورک: Bibliotheca Persica، ۱۳۶۶.
- ۱۹- کرآزی، میرجلال‌الدین. زیبایی‌شناسی سخن پارسی (بیان). تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۸.
- ۲۰- کروچه، بندتو. کلیات زیبایی‌شناسی، ترجمه فؤاد روحانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
- ۲۱- نشاط، سید محمود. زیب سخن یا علم بدیع پارسی. تهران: چاپخانه رنگین، ۱۳۴۲.

مقالات:

- ۱- طالبیان، یحیی. «بررسی تشبیه تفضیل در شعر عماد فقیه»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره ۲۲، شماره ۱ (پیاپی ۴۲) صص ۹۰ - ۸۱ بهار ۱۳۸۴.
- ۲- وحیدیان کامیار، تقی. «کنایه نقاشی زبان». نامه فرهنگستان، شماره ۳، صص ۶۹ - ۵۴، ۱۳۷۵.

The place of imaginary images in describing the human elements of Shahnameh

Hosein Azizpour Moallem¹, Hosein Ali Pasha Pasandi Ph.D^{2*},
Suzan Jahanian Ph.D³

Abstract

Describing and illustrating is one of the most important abilities of a poet in creating a poetic work; Because he does this by using his mental and scientific resources and using linguistic and expressive possibilities. Ferdowsi Shahnameh is one of the poems that has a high status from this perspective. Hakim Toos has finally described the artist using novel images and arrays of situations, people, conversations, scenes and events, and has created original, attractive and lasting images. In this article, an attempt is made to examine the position of imaginary images in describing the human elements of Shahnameh, which include body parts, physical and moral characteristics of human beings. This research has been done by descriptive- analytical method and the information has been collected based on library studies. A study of the imaginary descriptions of the human elements of the Shahnameh indicates that Ferdowsi described the characters in the best way by using metaphors, metaphors, allusions and metaphors, especially similes, artistically and creatively.

Keywords: Imagination, Description, Human Elements, Human Organs, Shahnameh, Ferdowsi.

1. PhD student of Persian language and literature, Islamic Azad University, Qaimshahr branch, Qaimshahr, Iran.

Email: hossein.azizpour.moallem@gmail.com

2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Qaimshahr Branch, Qaimshahr, Iran. (Author)

Email: hpashapasandi@gmail.com

3. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Qaimshahr Branch, Qaimshahr, Iran.

Email: s.jahanian@gaemiau.ac.ir